

The Place and Role of Allameh Tabatabaei in the Construction of Modern Islamic Civilization¹

Ebrahim Khani¹ 

1. PhD in Transcendental Wisdom, Isfahan University, Tehran, Iran.
e.khani@isu.ac.ir



Abstract

In this article, through an analytical-philosophical method, it's been tried to first examine the meaning of civilizational life based on the principles and system of Allameh Tabatabaei's thought, and secondly, after explaining the meaning of civilizational life, the relationship of Allameh Tabatabaei's personality with modern Islamic civilizational life and the introduction of his scientific jihad to realize such a civilization has been examined. The finding of the study in the first part suggests that civilizational life is a special type of social life that has two basic characteristics. First of all, it is a multi-dimensional life and in it all dimensions of human existence, including science, art, industry, economy, spirituality, etc., has a complete social emergence and secondly, a kind of unity of meaning and single character governs all these multiple social dimensions. In the second part, by analyzing the scientific and practical lifestyle of Allameh Tabatabaei, it

1. Cite this article: Khani, E. (1402 AP). The Place and Role of Allameh Tabatabaei in the Construction of Modern Islamic Civilization. *Journal of Islam and Social Studies*, 11(43), pp. 67-85.
<https://doi.org/10.22081/JISS.2024.67997.2051>

* **Publisher:** Islamic Propagation Office of the Seminary of Qom (Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran). ***Type of article:** Research Article

▣ **Received:** 02/12/2023 • **Revised:** 28/12/2023 • **Accepted:** 10/01/2024 • **Published online:** 12/02/2024

© The Authors



has been shown that there are two criteria for defining civilization in the personality, works, scientific approach and discipleship style of Allameh in a distinctive and prominent way. Therefore, they can be considered the epistemic support of modern Islamic civilization at the present time. Various dimensions of the mentioned truth in Allameh's philosophical, interpretive and mystical lifestyle have been briefly examined in this article.

Keywords

Allameh Tabatabaei, modern Islamic civilization, rationality, civilizational life.

جایگاه و نقش علامه طباطبایی رحمته الله علیه در ساخت

تمدن نوین اسلامی^۱

ابراهیم خانی^۱ 

۱. دکترای تخصصی، حکمت متعالیه از دانشگاه اصفهان، تهران، ایران.

e.khani@isu.ac.ir

چکیده

در این مقاله با روشی تحلیلی - فلسفی تلاش شده تا اولاً، با تکیه بر مبانی و منظومه اندیشه علامه طباطبایی رحمته الله علیه معنای حیات تمدنی مورد بازخوانی اجمالی قرار گیرد و ثانیاً، پس از تشریح معنای حیات تمدنی، نسبت شخصیت علامه طباطبایی با حیات تمدنی نوین اسلامی و مقدمه‌سازی جهاد علمی ایشان برای تحقق چنین تمدنی مورد بررسی قرار گیرد. یافته پژوهش در بخش نخست این است که حیات تمدنی نوعی خاص از حیات اجتماعی است که دارای دو شاخصه اساسی است؛ نخست اینکه، حیاتی ذوابعاد است و در آن تمامی ابعاد وجودی انسان اعم از علم و هنر و صنعت و اقتصاد و معنویت و ... ظهور تام اجتماعی یافته و ثانیاً، نوعی وحدت معنا و شخصیت واحد بر تمامی این ابعاد متعدد اجتماعی حاکم است. در بخش دوم نیز با تحلیل سیره علمی و عملی علامه طباطبایی نشان داده شده است که دو ملاک تعریف تمدن در شخصیت، آثار، رویکرد علمی و سبک شاگردپروری علامه به گونه‌ای شاخص و متمایز وجود دارد و براین اساس می‌توان ایشان را پشتوانه معرفتی تمدن نوین اسلامی در زمان حاضر دانست. ابعاد گوناگون حقیقت مذکور در سیره فلسفی، تفسیری و عرفانی علامه به اختصار در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها

علامه طباطبایی رحمته الله علیه، تمدن نوین اسلامی، عقلانیت، حیات تمدنی.

۱. **استناد به این مقاله:** خانی، ابراهیم. (۱۴۰۲). جایگاه و نقش علامه طباطبایی رحمته الله علیه در ساخت تمدن نوین اسلامی.

اسلام و مطالعات اجتماعی، ۱۱(۴۳)، صص ۶۷-۸۵. <https://doi.org/10.22081/JISS.2024.67997.2051>

▣ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی) © نویسندگان

▣ تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۱۱ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۱۰/۰۴ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲۰ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۲/۱۱/۲۳



مقدمه: معنای حیات تمدنی

اگر بخواهیم نقش علامه را در ساخت حیات تمدنی به طوری دقیق تشریح کنیم، باید ابتدا منظورمان را از حیات تمدنی شفاف کنیم. برای تمدن تعاریف متعددی گفته‌اند (لوکاس، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۵؛ پهلوان، ۱۳۸۸، صص ۳۵۷-۴۵۸). اما اگر بخواهیم از نظرگاه منظومه فکری علامه به تعریف و هستی‌شناسی تمدن بپردازیم، می‌توان حیات تمدنی را نوعی خاص از حیات اجتماعی دانست که دارای دو شاخصه اساسی است. نخست، ذواب‌عادت است؛ یعنی تمامی ابعاد و ظرفیت‌های وجودی انسان در قالب نهادهای اجتماعی در آن حیات اجتماعی به فعلیت رسیده‌اند. اجتماعی که در آن تمامی نهادهای اقتصادی، سیاسی، علمی، هنری، فرهنگی، نظامی، ورزشی، بهداشتی و ... به بلوغ و فعلیت قابل توجهی رسیده باشند و هر یک، بعدی از ابعاد وجودی انسان را در قالب حیات اجتماعی به نمایش گذاشته باشند. اما شاخصه دوم حیات تمدنی این است که، در عین ذواب‌عادت بودن باید «تک شخصیتی» باشد یعنی معنا و هدفی واحد همچون روح در بدنه تمامی این نهادهای متکثر و متنوع جاری و ساری باشد و دچار تشتت شخصیتی و اهداف و معانی متعارض و متضاد در بستر نهادهای گوناگون اجتماعی نباشد. به بیان دیگر تمامی نهادهای اقتصادی، سیاسی، هنری، علمی، فرهنگی و ... متکی بر معانی و غایات بنیادین واحدی شکل گرفته باشند.

به طور مثال تمدن غرب از این رو یک حیات تمدنی است که اولاً، حیاتی ذواب‌عادت است و ثانیاً، تک شخصیتی است؛ زیرا اومانیسم و سکولاریسم به‌عنوان روحی واحد در تمامی نهادهای اقتصادی، علمی، سیاسی، فرهنگی و ... آن جاری و ساری است (پارسانیا، ۱۳۸۹ «الف»، صص ۱۱۹-۱۵۶). اما حیات اجتماعی ما هنوز تا رسیدن به حیات تمدنی فاصله دارد زیرا در عین ذواب‌عادت بودن دارای وحدت شخصیتی نیست و اهداف و غایات متعدد و متعارضی در نهادهای گوناگون آن جاری است. گاه برخی نهادها دغدغه‌های اسلامی و توحیدی دارند و برخی نهادهای دیگر با رویکردی غرب‌زده همچنان با روح و معنایی سکولار، لیبرال و اومانیستی عمل می‌کنند.

۱. رابطه تعریف تمدن با اندیشه علامه طباطبایی

رابط تعریف مذکور از تمدن با منظومه فکری علامه^۱ چیست؟ علامه جایی به تعریف حیات تمدنی نپرداخته‌اند، اما می‌توان با اتکا بر روش اندیشه اجتماعی حکمای مسلمان و از جمله علامه این تعریف را برآمده از منظومه فکری آنها دانست.

حکمای مسلمان و از جمله علامه از هستی‌شناسی به انسان‌شناسی و از انسان‌شناسی به اندیشه اجتماعی راه می‌یابند (فارابی، ۱۹۹۵م). در اندیشه حکمای مسلمان و بالاخص علامه طباطبایی در هستی و انسان با وجود تمامی کثرات بی‌شمار، نوعی وحدت و توحید حاکم و جاری است. به بیان دیگر تمامی این کثرات در هستی و انسان، تجلی شئون و ابعاد گوناگون کمالات مندمج در آن حقیقت وحدانی هستی و انسان است. به بیان علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان اگر کمالات ذات حق تعالی بخواهد به تفصیل ظهور یابد نظام آفرینش پدید می‌آید و اگر تمامی این کثرات آفرینش بخواهد به ریشه و اصل خود بازگردد مقصدی جز حق تعالی نخواهد داشت (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، صص ۱۳۶-۱۳۷). این حقیقت در مورد انسان نیز صادق است، اگر کمالات مندمج در ذات و حقیقت انسان بخواهد ظهور تفصیلی یابد همین قوا، بدن و کمالات انسانی ظهور می‌یابد و از طرف دیگر اگر ریشه تمامی این کثرات وجود انسان را جستجو کنیم ریشه در حقیقت وحدانی ذات او دارد (سبزواری، ۱۳۸۳، صص ۳۲۰؛ ۱۳۶۰، صص ۴۲۵).

حال اگر از این هستی‌شناسی و انسان‌شناسی که در سنت حکمت اسلامی و آثار علامه به اوج بلوغ خود رسیده است بخواهیم به اندیشه اجتماعی راه یابیم به طبع همین رابطه میان وحدت و کثرت را می‌توان در سطح حیات اجتماعی جستجو نمود و نشان داد از میان انواع حیات‌های اجتماعی حیات تمدنی دارای چنین ویژگی است. در واقع تعریفی که از تمدن ارائه شد حاصل اشراک همان هستی‌شناسی و انسان‌شناسی در اندیشه اجتماعی است. تمدن، همان نوع بلوغ‌یافته حیات اجتماعی است که به وزان هستی و انسان در مقام جمع میان وحدت و کثرت است. از سویی ذوابعاد است و تمامی کثرت

۱. در این مقاله منظور از علامه، علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه است.

ابعاد وجودی انسان در آن ظهور اجتماعی و نهادی یافته است و از سوی دیگر دارای وحدت شخصیت است و معنا و هویتی واحد در تمامی نهادهای آن جاری و ساری است.

از این منظر معنای تمدن نوین اسلامی و مطلوبیت آن به عنوان یک هدف کلان و نهایی روشن می‌شود. تمدن نوین اسلامی یعنی سطحی از حیات اجتماعی مسلمین که در آن اولاً، تمامی ابعاد وجودی انسان فرصت ظهور و بروز یافته باشد و ثانیاً، در تمامی این ابعاد ظهور یافته وحدت معنای توحیدی جاری و ساری باشد. جامعه‌ای که نه فقط مسجد و محراب آن اسلامی باشد، بلکه در تمامی نظام‌های اقتصادی، سیاسی، علمی، هنری، ورزشی و ... حقیقت توحید تجلی، گسترش و ظهور یافته باشد.

۲. عالمان تمدن ساز و عالمان تمدن سوز

پس از مشخص شدن معنای حیات تمدنی می‌توان با شفافیت بیشتری از نقش و جایگاه ویژه علامه طباطبایی در ساخت تمدن نوین اسلامی کلام گفت.

ظهور یک حیات تمدنی یعنی حیات اجتماعی ذوابعاد اما تک شخصیتی بیش و پیش از هر چیز نیازمند اولاً، مبنایی معرفتی و ثانیاً، کنشگرانی است که خود ذوابعاد اما تک شخصیتی باشند؛ از این رو جوامع و فرهنگ‌هایی که متکی بر مبانی معرفتی تک بعدی و یا چند شخصیتی هستند قوت و استعداد تبدیل شدن به یک حیات تمدنی را ندارند.

از سوی دیگر قله و نقطه اوج هر فرهنگ عالمان تربیت یافته در آن فرهنگ هستند که ظرفیت‌های معرفتی آن فرهنگ را در تربیت کنشگران اجتماعی نشان می‌دهند. اگر عالمان فرهنگ و سرزمینی تک بعدی و یا چند شخصیتی باشند این نشانه‌ای است که در دامنه این فرهنگ امکان رشد و ظهور حیات تمدنی به طور کامل وجود ندارد.

از این منظر اگر بخواهیم نگاهی انتقادی به تاریخ اسلام داشته باشیم کم نبوده‌اند عالمان تک بعدی و یا چند شخصیتی که از موانع اصلی ظهور ظرفیت تمدنی دین اسلام بوده‌اند؛ عالمانی که مثلاً فقط اهل ظاهر یا فقط اهل باطن بوده‌اند و فاقد شخصیتی جامع

بوده‌اند و یا از بعدی دیگر عالمان چند شخصیتی که از سویی داعیه دین و دعوت مردم به خدا و آخرت را داشته‌اند و از سوی دیگر هم‌پایه اهل دنیا و زر و زیور آن و وابسته به قدرت آنها بوده‌اند. اگر در تاثیر اجتماعی این نوع عالمان دقت کنیم می‌یابیم که آنها نه تنها تمدن‌ساز نبوده‌اند بلکه تمدن‌سوز بوده‌اند. عالمی که خود ذوابعاد نیست و یا عالمی که دارای وحدت شخصیتی نیست در تربیت شاگردان و جریان‌سازی اجتماعی نیز به حیات‌های اجتماعی تک بعدی و چند شخصیتی دامن می‌زند و این به طور دقیق در نقطه مقابل حیات تمدنی است.

ما تنها و تنها زمانی می‌توانیم عظمت و نقش تمدنی عالمی همچون علامه طباطبائی را به درستی درک کنیم که نقش تمدن‌سوز عالمان تک بعدی یا چند شخصیتی را در طول تاریخ اسلام درک کرده باشیم. عالمی که گاه به بهای ظاهر دست از باطن دین کشیده‌اند و یا به بهای باطن دین در امر ظاهر دین کوتاهی کرده‌اند. عالمی که دین را فقط در فقه یا فقط در فلسفه یا فقط در عرفان یا فقط در روایات یا فقط در کلام محدود کرده‌اند و با نگاهی تنگ نظرانه سایر علوم و ابعاد معرفت اسلامی را طرد و رجم کرده‌اند (امام خمینی، بی‌تا الف، ج ۲۱، ص ۱۳۸). عالمی که با ترویج این نگاه‌های تنگ‌نظرانه در آتش دعوای مریدان خود با سایر نحله‌ها دمیده‌اند و بخش اعظمی از نیروی اجتماعی جهان اسلام را در این راه به هدر داده‌اند. دعوایی نظیر دعوای خوارج و مرجئه، دعوای اشاعره و معتزله، دعوای فقهای ظاهرگرا با صوفیه و ... و هزاران دعوای تاریخی دیگر که معمولاً هر دو طرف دعوا گرفتار نوعی از افراط و تفریط معرفتی هستند و این افراط و تفریط‌ها ریشه در مبانی معرفتی تک بعدی آنها دارد. از سوی دیگر عالمان چندشخصیتی که برای بهره‌مندی از منافع دنیا و جلب توجه اهل قدرت و سیاست، دین را پاره‌پاره و به حسب منافع زمانه تاویل کرده‌اند (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ص ۵۴).

در برابر این جریان‌های فراوان افراطی و تفریطی که معمولاً تک‌بعدی یا چندشخصیتی هستند جریان معرفتی اصیل، زنده، ذوابعاد اما با شخصیتی کاملاً توحیدی در تاریخ اسلام وجود دارد که از وجود شخص پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قرآن کریم و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام او سرچشمه می‌گیرد و در برخی از شاگردان اصیل آنها امتداد تاریخی می‌یابد.

در طول تاریخ تشیع وقتی به شخصیت عالمان برجسته‌ای همچون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیرالدین طوسی، فارابی، ابن سینا، علامه حلی، شیخ بهایی، میرداماد، ملاصدرا، علامه مجلسی، علامه بحرالعلوم، شیخ مرتضی انصاری، غروی اصفهانی و ده‌ها عالم نظیر آنها می‌نگریم، ذوابعادبودن این عالمان ذوفنون در عین وحدت فکری و شخصیتی آنها همچون خورشیدی در تاریخ علم و معرفت اسلامی می‌درخشند. عالمانی که محل جمع سالم و وحدانی کثرت علوم بی‌شماری از فقه و فلسفه و عرفان و طب و ریاضی و اندیشه اجتماعی و ... بوده‌اند.

به نظر می‌رسد وجود چنین عالمانی عظیم‌ترین پشتوانه فرهنگی ما برای حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی است. به بیان دیگر، ما اگر می‌خواهیم حیات اجتماعی ذوابعاد اما تک‌شخصیتی داشته باشیم تنها با پیروی از چنین عالمانی می‌توانیم به سطح حیات تمدنی راه یابیم و این مسئله بسیار مهم و راهبردی در حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی است. امروز گاه برخی افراد و جریان‌ها با طمطراق سخن از تمدن و حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی می‌زنند، در حالی که خود و جریانی که به آن تعلق دارند تک‌بعدی و یا چندشخصیتی است و این نوعی تعارض و پارادوکس بنیادین است. ما باید به این بصیرت تاریخی در میان خواص و اهل علم دست یابیم که جریان‌های تقلیل‌گرا و تک‌بعدی نمی‌توانند داعیه‌دار حیات تمدنی باشند بلکه خود مانعی بر سر راه وصول به حیات تمدنی هستند.

این چالش بیش از آنکه یک چالش عمومی باشد یک چالش نخبگانی است. امام خمینی در انقلاب اسلامی که گامی بزرگ به سمت تمدن نوین اسلامی بود بیش از اینکه از تلاش و سنگ‌اندازی دشمنان خون دل بخورد از خواصی خون دل می‌خورد که تک‌بعدی بودند و به نام دین جامعه را از حرکت به سوی حیات تمدنی باز می‌داشتند (امام خمینی، بی تا «ب»، ج ۲۱، ص ۲۷۸).

۳. علامه طباطبایی شخصیتی تمدن‌ساز

جریان اصیل علم اسلامی که ذوابعاد اما تک شخصیتی است و از قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام

سرچشمه گرفته است در هر برهه حساس تاریخی، علمدارانی داشته که از پای درس آنها امتداد تاریخی یافته است. این چشمه اصیل زمانی از کرسی درس شیخ مفید و زمانی از آثار خواجه نصیر و زمانی در فلسفه ملاصدرا و زمانی در کرسی درس شیخ مرتضی انصاری و ... جوشیده است و می‌توان مدعی شد که در زمان حاضر که از حساس‌ترین و سخت‌ترین ادوار حیات معرفتی بشر بوده است، علامه طباطبائی علمدار اصلی این جریان بوده‌اند و جوشش این نگاه ذوابعاد اما تک‌شخصیتی را بیش از هر اندیشمند دیگری در اندیشه و آثار علامه طباطبائی می‌توان مشاهده نمود.

البته در عصر حاضر عالمان ذوابعاد تک‌شخصیتی دیگری نیز وجود داشته‌اند که قطعاً در راس آنها باید از امام خمینی علیه السلام یاد کرد. شاید بتوان گفت جامعیت و عظمت شخصیت امام خمینی علیه السلام حتی از علامه طباطبائی نیز بیشتر است، اما به نظر می‌رسد همان قدر که امام ماموریت داشت تا این جامعیت را در صحنه عینیت و عمل سیاسی و اجتماعی به رخ جهانیان بکشد، علامه طباطبائی نیز ماموریت داشت تا این جامعیت و عقلانیت را در متن آثار خود گسترش دهد و این دو جای یکدیگر را نمی‌گیرند، بلکه مکمل یکدیگرند.

علامه طباطبائی را از آن جهت علامه نامیدند که ذوفنون بود و ابعاد گوناگون معرفتی اسلام در وجود او جمع شده و تجلی یافته بود. او هم فقیه بود، هم فیلسوف، هم عارف، هم مفسر، هم متکلم، هم اهل حدیث بود، هم اندیشمند اجتماعی بود و هم ریاضی‌دان بود و در بیشتر این ابعاد علمی نیز در اوج بود. در او انواع عقلانیت اصیل اسلامی اعم از عقل قدسی و شهودی، عقل فلسفی و برهانی، عقل تفسیری، عقل عقلانی و فقهی، عقل عملی و اخلاقی و عقل اجتماعی به بلوغی کم‌نظیر و گاهی بی‌نظیر دست یافته بود.

علامه و مجمع علوم مختلف بودن، به معنای آمیختن و التغاط میان علوم و نادیده گرفتن مرزهای دقیق میان آنها نیست. علامه طباطبائی با اینکه مجمع علوم اسلامی بود و از همه آن در راستای فهمی توحیدی از هستی و انسان بهره می‌برد، اما مرز میان این علوم را با دقتی بی‌نظیر رعایت و پاسبانی می‌نمود. او در فلسفه، برهان را با شهود و

نقل در نمی‌آمیخت (علامه طهرانی، بی‌تا، ص ۱۶۸) و در تفسیر قرآن به قرآن، برای فهم ظهور معانی قرآنی و راه یافتن به ارواح معانی نکات فلسفی و عرفانی را بر قرآن تحمیل نمی‌نمود (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، صص ۴-۱۴). او در فقه دقت‌های عقلی-فلسفی را با روش عقلایی در فهم اعتبارات شارع در نمی‌آمیخت. او امیر کلام بود و در کتاب فلسفی از عرفان کلامی نمی‌گفت و در تفسیر قرآن به قرآن از فلسفه و عرفان کلام نمی‌گفت و در فقهش دنبال برهان فلسفی نبود.

برخی گمان می‌کنند یک عالم دینی از آن جهت که تعلق قلبی به دین و آموزه‌های آن دارد نمی‌تواند به صورت بی‌طرف و کاملاً عقلانی و فلسفی به درک و شناخت هستی، انسان و جامعه برسد اما علامه طباطبایی یکی از بارزترین مصادیق بطلان این گمان موهوم است. دین اگر تحریف‌شده نباشد و پیرو آن اگر پیروی حقیقی باشد بهترین بستر برای ظهور و شکوفایی عقلانیت است. علامه‌ای که در سایه تربیت دینی از سیم خاردار نفسانیت‌ها و حجب ظلمانی آن گذشته است و بلکه بالاتر از آن از هزاران حجب نورانی گذشته است عقلی آزاد از هوا و هوس دارد و عقلانی‌تر از هر مدعی عقلانیتی می‌تواند به درک و شناخت پدیده برسد.

علامه در اصول فلسفه رئالیسم در مواجهه با جریان سهمگین مارکسیسم آن‌چنان عقلانیت ناب فلسفی را به رخ مخاطبان خود می‌کشد که هیچ مارکسیستی نمی‌توانست ادعا کند او در فهم و گزارش مارکسیسم و یا نقد فلسفی آن جانب‌دارانه قضاوت کرده است (پارسانیا، ۱۳۸۹ «الف»، ص ۲۹۹).

البته علامه یک استثنا نبود و این سیره علمی را در سلسله استادان و همچنین شاگردان ایشان مانند شهید مطهری رحمته‌الله‌علیه، آیت‌الله مصباح رحمته‌الله‌علیه، آیت‌الله حسن‌زاده رحمته‌الله‌علیه و آیت‌الله جوادی آملی حفظه و ... می‌توان یافت؛ اما در این میان او قطعاً یک قله بود و در میان سلسله جبال عالمان اسلامی در زمان حاضر مانند دماوند می‌درخشید. شاید بتوان گفت شهید مطهری با تمام عظمت علمی و نقش بی‌بدیل تاریخی‌اش حسنه‌ای از حسنات و جودی علامه طباطبایی است. او با اینکه خود مجتهدی ذوابعاد، خلاق و عمیق بود، اما در دامنه قله علامه، در بسیاری از آثارش شارح و گسترش‌دهنده افکار ایشان

است. در واقع می‌توان گفت علامه طباطبایی نقطه عطف و اتصال این سیره و سنت از گذشته تاریخ ما به امروز بود و شاید اگر جهاد علمی و شاگردپروری او نبود این سیره در برابر طوفان‌های اندیشه‌های مدرن متوقف و یا کم‌رنگ می‌گشت.

۴. علامه طباطبایی علمدار عقلانیت تشیع در حرکت به سوی تمدن اسلامی

جایگاه و نقش علامه در ساخت تمدن نوین اسلامی را از منظری دیگر نیز می‌توان بررسی کرد. برای دستیابی به حیات تمدنی هیچ چیز به اندازه عقلانیت ضروری و مهم نیست. جامعه‌ای که از عقلانیت تهی گردد، هیچ راهی به سوی حیات تمدنی نخواهد داشت. اگر عقل در جامعه‌ای تضعیف شود دین، انسانیت و تمامی ارزش‌های الهی و انسانی نیز تضعیف خواهد شد و فرصت صحنه‌گردانی جریان‌های غیردینی و انواع اوهام ضد انسانی فراهم می‌شود.

در حکمت و انسان‌شناسی اسلامی این عقل است که عهده‌دار برقرار کردن عدالت در میان قوای انسانی و دستیابی به فضائل اخلاقی است (پارسانیا، ۱۳۹۵، صص ۶۰-۷۰) و به همین وزن اگر جامعه‌ای بخواهد ذوابعاد باشد ولی هیچ کدامیک از این ابعاد از حد خود تجاوز نکنند نیازمند حاکمیت عقل است؛ البته عقلانیتی که با پرورش دین و وحی به اوج بلوغ رسیده باشد.

در عصری که شکاکیت، نسبی‌گرایی و اومانیسیم در قالب انواع مکاتب فلسفه مدرن به ذهن و اندیشه خواص و عوام جامعه اسلامی نفوذ می‌کرد و بسیاری از روشنفکران و تحصیل کرده‌های دانشگاهی را تحت تاثیر شدید خود قرار می‌داد و در زمانه‌ای که به مرور همه معارف بشر به‌عنوان تابعی از ساختارها و اعتبارات اجتماعی معرفی و شناسایی می‌شدند (پارسانیا، ۱۳۸۹ «ب»، صص ۶۲-۶۵) و در عصری که جریان‌های نسبی‌گرایی غربی دست‌در‌دست جریان‌های ظاهرگرا یا باطن‌گرای افراطی در جهان اسلام تا چند قدمی بلعیدن و هضم اسلام ناب و بازخوانی آن بر اساس مبانی اومانستی و نسبی‌گرایانه خود پیشروی کرده بودند (پارسانیا، ۱۳۸۹ «الف»، صص ۳۰۵-۳۲۱) ما نیازمند عالمانی بودیم که نگذارند شعله عقلانیت اسلامی خاموش شود و نه تنها مانع خاموشی آن شوند بلکه با

حرارت آن مرتبه دیگر کاشانه تفکر و اندیشه اصیل اسلامی را گرم و زنده کنند. در این میان به شهادت، تاریخ علامه طباطبایی نقشی منحصر به فرد ایفا می‌کند و باید به حق، ایشان را علمدار عقلانیت اسلامی در عصر حاضر دانست. عقلانیتی که در آینه آن تمام ظرفیت‌های معرفتی اسلام تلالو می‌یابد و در زمانه‌ای که دین به‌عنوان افیون توده‌ها یا یک ایدئولوژی تحمیل‌شده برای حفظ منافع قدرت یا یک اسطوره‌ی تاریخ گذشته یا برساختی تاریخی و یا تنها یک تجربه عرفانی معرفی می‌شود دین را با زبان جهانی و فطری عقلانیت به بهترین نحو به رخ همگان کشد.

ایشان زمانی که به قم هجرت می‌کند می‌توانست با برپا کردن کرسی درس فقه و اصول و با به رخ کشاندن دقت‌ها و خلاقیت‌های ذاتی خود، جایگاه و منزلت اجتماعی و علمی خود را تا سطح مرجعیت بسیار راحت‌تر و بیشتر تثبیت کند. فقه و اصول در تاریخ حوزه‌های تشیع کرسی فراگیری بود که عقلانیت شیعه را در استنباط احکام شرعی نمایان می‌کرد، اما فتوحات این عقلانیت برای دفاع از کیان تشیع در آن زمانه کافی نبود. در برابر هجوم جریان‌ها و مکاتب مدرن نمی‌شد تنها با اسلحه فقه و میراث نقلی از دین و تشیع دفاع کرد. در زمانه‌ای که بیش از همیشه با هزار زبان و توجیه، دین به ضد عقلانی بودن متهم است باید با زبانی فراگیر که عقول بشر را مخاطب قرار می‌دهد از عقلانیت دین دفاع نمود. اینجا بود که علامه علمدار دو جبهه بسیار مهم و تعیین‌کننده اما مغفول در آن زمانه حساس شد یعنی جبهه فلسفه و جبهه تفسیر قرآن کریم (مصباح یزدی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۹۶) و در هر دو جبهه با استفاده استادانه و بی‌نظیر از سلاح عقلانیت، در عین دفاع از میراث معرفت اسلامی، فتوحات جدید و بی‌نظیری را برای جهان اسلام به ارمغان آورد. جهادی که البته می‌دانست باید هزینه‌اش را پرداخت کند. او می‌دانست که عالمان تک‌بعدی و ظاهرگرا قطعاً در برابر او مقاومت خواهند کرد اما دفاع از دین چیزی نبود که به خاطر تهمت‌ها و فشارها بتوان از آن چشم‌پوشی کرد (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲۷، ص ۲۴۱).

علامه به غیر از فقه، اهل عرفان نظری و عملی هم بود و قطعاً به عرفان حقیقی عشق می‌ورزید (جوادی آملی، ۱۳۸۶، صص ۲۲۷-۳۰۷). او با خصوصی‌ترین شاگردانش جلساتی

عرفانی داشت اما می‌دانست که حتی برای دفاع از عرفان اصیل اسلامی نیز باید عقلانیت آن را به رخ رقیبان کشاند (علامه طهرانی، بی‌تا، ص ۱۶۸). عرفان، زمانی که از پشتوانه عقلانیت برخوردار نباشد خود می‌تواند بهترین محمل برای توسعه نسبی‌گرایی‌های ضد دینی باشد. در دوره اخیر کم نبوده‌اند روشنفکرانی که با درک غیرعقلانی از عرفان اسلامی در ورطه نسبییت‌ها گرفتار آمده‌اند و حتی از میراث عرفان اسلامی برای توسعه و تبلیغ اومانیسم غربی بهره جسته‌اند (پارسانیا، ۱۳۸۱، صص ۵۵-۱۰۰).

به همین خاطر علامه با اینکه یک فقیه، عارف، مفسر و اندیشمند سیاسی است، اما در همه این ابعاد دست به یک جهاد عقلانی بی‌نظیر می‌زند و تلاش می‌کند عقلانیت تشیع را در ضمن تمامی این جریان‌ها اثبات، تشریح و به رخ کشاند.

اینکه چرا *بداية الحکمة و نهاية الحکمة*، مباحث علم‌النفوس و معاد را به تفصیل اسفار ندارد پرسشی است که با درک زمانه‌شناسی علامه پاسخ می‌یابد. نقل است که ایشان گفته بودند هنوز این مباحث رزق حوزه‌ها نشده است.^۱ همین یک جمله یعنی اینکه علامه هر آنچه را می‌داند ارائه نمی‌کند بلکه هر آنچه اقتضا و نیاز زمانه است بیان می‌دارد. علامه می‌داند اگر مباحث انسان‌شناسی و معاد‌صدرايي که به مباحث عرفان اسلامی نزدیک می‌شود قبل از تثبیت برهانی مباحث هستی‌شناسی مطرح شود می‌تواند فرصت بدفهمی‌ها و نسبی‌گرایی‌ها را فراهم کند.

۵. المیزان اوج عقلانیت تفسیری تشیع

علامه قطعاً می‌توانست با اشرافی که بر میراث عرفان اسلامی دارد عرفانی‌ترین تفسیرها را بر قرآن بنویسد و در ذیل هر آیه با بیان کردن نکات جدید از لطایف عرفانی هر خواننده خاص و عامی را مدهوش درک و معرفت عرفانی خود کند؛ اما او این کار را نکرد، چون می‌دانست اگر مناظ و میزانی عقلانی برای فهم قرآن نباشد آن وقت هر کسی می‌تواند فهم خود را به قرآن تحمیل کند و در چنین وضعیتی دیگر قرآنی

۱. به نقل از آیت الله جوادی آملی.

نمی‌ماند، بلکه قرآن خود آلت اثبات سایر اندیشه‌ها می‌شود (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، صص ۴-۱۴) آن وقت شاید روشنفکران نیز برای اثبات دعاوی مدرن خود به آیات قرآن تمسک جویند چنانچه بنی‌امیه و دیگر جریان‌های سیاسی و اندیشه‌ای در تاریخ چنین کرده‌اند.

با این ملاحظه می‌توان گفت که حقا تفسیر گران‌سنگ المیزان بهترین میزان برای فهم عقلانی قرآن در زمانه حاضر و بلکه قرون آینده گشت. او در مقدمه المیزان دغدغه‌اش برای نگارش المیزان را توضیح می‌دهد و در این توضیح مختصر اوج بصیرت تاریخی خود را نشان می‌دهد. او در آنجا می‌نویسد که در طول تاریخ همواره جریان‌های مختلف کلامی، فلسفی، عرفانی و امروزه جریان‌های علمی-تجربی خواسته‌اند تا نظریات خود را به قرآن تحمیل کنند (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، صص ۴-۱۴) در این وضع گویی قرآن متنی رمزآلود است که تنها با کلید دیگر علوم قفل معانی آن باز می‌شود.

او در عصری که هرمنوتیک در ورطه نسبی‌گرایی فرو غلتیده بود (شرت، ۱۳۹۶، صص ۱۳۱-۱۳۴؛ براین فی، ۱۳۹۳، صص ۲۴۹-۲۵۸) و پیامدهای نسبی‌گرایانه آن می‌توانست درک عالمان از متون اسلامی را به شدت متأثر از خود کند با نگارش المیزان، میزان عقلانی هرمنوتیک اسلامی را به رخ کشاند و یک تنه در اثری که به بیان شهید مطهری بهترین تفسیری است که تاکنون بر قرآن نگاشته شده است (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲۵، ص ۴۲۹) از عقلانیت تفسیری تشیع دفاع نمود.

او می‌توانست در ذیل هر آیه بلافاصله روایات تفسیری را بیاورد و بسیار آسان‌تر با اتکا بر آن روایات از بطن‌های قرآن در دفاع از عقاید تشیع کلامی گوید؛ اما او این کار را نکرد و برخی به اشتباه گمان کردند که او به روایات کم اعتناست. در حالی که مسیر دشوارتری را انتخاب کرد که تنها راهکار برای دفاع از روایات تفسیری و عقاید تشیع با اتکا بر قرآن در زمانه حاضر بود. اگر استناد عقاید تشیع به قرآن بر خلاف ظاهر قرآن تلقی شود آن وقت روایات تفسیری نیز نمی‌تواند این تهمت را برطرف کند؛ زیرا آن روایات تنها مورد قبول شیعه است. اما علامه در کاری دشوارتر با پای عقل و روش

قرآن به قرآن، قدم به قدم مخاطب خود را از ظواهر مورد قبول قرآن به سوی همان بواطنی که مد نظر روایات اهل بیت علیهم السلام رهنمون می کرد تا نشان دهد فهم اهل بیت علیهم السلام از قرآن نیز یک فهم عقلانی و متکی بر قرآن بوده است و می توان از تمامی عقاید تشیع با زبان عقل دفاع نمود.

۶. رابطه دو طرفه عرفان و عقلانیت در شخصیت علامه

عقلانیت فلسفی اگر بدون پشتوانه عقلانیت قدسی و شهودی باشد به مرور کم رمق و در معرض فراموشی قرار می گیرد (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ص ۵۱). اگر فیلسوفان و عالمان اسلامی در آثار خود با هزار برهان و دلیل از متافیزیک کلامی گویند، اما در متن زندگی و رفتار آنان نور و رنگ خدا قابل مشاهده نباشد و خود آنچه را که اثبات کرده‌اند مشاهده نکرده باشند با عبور زمان متافیزیک ضعیف تر خواهد شد. پشتوانه ایمان مردم علاوه بر استدلال‌های عالمانه، شهوداتی ربانی است که قلب عالمان اصیل را به نور ایمان منور می کند و این نور از قلوب آنان در فضای جامعه منتشر می شود.

بر این اساس باید گفت اگر علامه تنها یک فیلسوف بود و بهره‌ای از عرفان اسلامی نداشت نمی توانست علمدار عقلانیت اسلامی باشد. علمدار عقلانیت اسلامی کسی است که فراتر از نور استدلال عقلی با نور شهود قلبی نیز به وصال حقیقت نائل آمده باشد.

در نقطه مقابل نیز اگر علامه تنها یک عارف ربانی بود که همچون برخی از عارفان دغدغه‌ای برای استدلالی و برهانی کردن مدعیات خود نداشت آن نور عرفانی فرصت گسترش در علم اسلامی و تولید علوم انسانی اسلامی را نمی یافت. ایشان از آن جهت برای تولید علوم انسانی اسلامی در عصر حاضر بهترین پشتوانه هستند که هر آنچه از معارف ناب اسلامی و عرفانی گفته‌اند همگی متکی بر مبانی برهانی و استدلالی است و می توان با اتکا بر آن مبانی، به گسترش و امتداد لوازم آن در علوم انسانی و اجتماعی اقدام نمود و با اطمینان از عقلانیت آن دفاع نمود.

علامه طباطبایی الگوی جامع و کم نظیری برای درک رابطه شهود و عقلانیت است. او به بهای هیچ یک از دیگری دست نمی کشید و هیچ کدام را بی نیاز کننده از دیگری

نمی‌دانست. او با نور شهود، حقانیت استدلال‌ها را بیشتر و بهتر لمس می‌کرد اما این نور شهود خود را بی‌دلیل اظهار نمی‌کرد تا مخاطب مقهور آن شود و از تامل عقلانی در استدلال‌های ایشان بازماند. به بیان دیگر علامه با اینکه مریدان بسیاری داشت اما اجازه مرید بازی نمی‌داد و پیوسته بر معرفت و عقلانیت شاگردان خود می‌افزود تا آنها خود با نور بصیرت عقلانی حقیقت را دریابند.

علامه با اینکه هیچ‌گاه مدعیات خود را مستند بر شهوداتش نمی‌نمود؛ اما روشن بود که همواره نور شهود عرفانی بصیرت عقلانی او را جلا می‌دهد. برای مثال با اینکه ایشان در تشریح ماجرای هبوط آدم عَلَيْهِ السَّلَام در تفسیر المیزان کاملاً بر روش قرآن به قرآن پایبند هستند اما تامل و انس با دریافت‌های فراوان و ناب ایشان از ظواهر آیات و اشاراتی که در تبیین روح معنای هبوط دارند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، صص ۱۲۸-۱۲۹) نشان می‌دهد که این قوت استدلال تفسیری به طور نامحسوسی مستند و متکی بر شهود و دریافت‌های قلبی ایشان از معارف قرآن کریم است. در واقع ایشان با بصیرتی شهودی با معارف قرآنی و فلسفی مواجه می‌شدند اما در مقام بیان تنها به قدری از بیان آن اکتفا می‌کرد که زبان استدلال توانایی بیان را داشت.

البته این سیره از سر تقیه یا محدودیت‌های زمانه نیست بلکه به نظر می‌رسد علامه عمیقاً به این روش معتقد بود. زیرا اگر فرصت طرح مدعیات عرفانی بدون ادله عقلی گسترش یابد آن وقت دیگر مقیاس و میزانی برای تفکیک شهودات ربانی و شیطانی وجود نخواهد داشت و همین راه نفوذ می‌تواند انحرافات بسیار عمیق اما ظریفی را در معرفت انسان وارد نماید. شاید به همین دلیل با اینکه ایشان با کتاب‌های عرفان نظری انس داشت اما هیچ‌گاه این کتاب‌های را تدریس ننمود زیرا مخاطبی که نتواند عقلانیت این معارف را درک کند حتی اگر با برخی از معارف عمیق عرفانی آشنا شود اما در معرض انحرافات عمیق و خطرناک قرار می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

در مقام نتیجه‌گیری باید گفت ما اگر در پی تحقق بخشی به تمدن نوین اسلامی هستیم

دستیابی به این هدف تنها با اتکا بر پشتوانه‌های معرفتی و کنشگرانی شدنی است که ذوابعاد و تک‌شخصیتی باشند و شخصیت‌ها و مبانی معرفتی که خود تک‌بعدی و یا دچار تشتت شخصیتی هستند نه تنها نمی‌توانند عاملان حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی باشند بلکه خود از اصلی‌ترین موانع آن هستند. از این منظر به خوبی می‌توان اهمیت و جایگاه کلیدی شخصیت علامه طباطبایی علیه السلام را در حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی فهم و تبیین نمود. علامه در کنار امام خمینی علیه السلام بارزترین شخصیت اسلامی در دوران معاصر هستند که دارای دو ویژگی اصلی حیات تمدنی - یعنی ذوابعادبودن و تک‌شخصیتی‌بودن - هستند و همان‌طور که امام خمینی علیه السلام این دو ویژگی را به بهترین شکل در سیره سیاسی خود نمایان ساخت علامه طباطبایی نیز این دو ویژگی را به بهترین شکل در سیره علمی خود نمایان ساخت. به همین خاطر ما اگر در پی پشتوانه اصیل معرفتی برای حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی باشیم قطعاً علامه طباطبایی و منظومه فکری ایشان بهترین میراث و دارایی برای این خیزش تمدنی است.

افزون‌براین سریان و ظهور عقلانیت در تمامی آثار علامه طباطبایی این فرصت را برای شاگردان و پیروان ایشان فراهم می‌کند که در سایه عقلانیت که شرط اصلی تحقق حیات تمدنی است به فهم ابعاد گوناگون هستی، انسان، جامعه و سلوک فردی و اجتماعی راه یابند و در پناه این فهم عقلانی از افراط و تفریط‌هایی که بزرگترین موانع بر سر دستیابی به حیات تمدنی است مصون مانند.

فهرست منابع

۱. امام خمینی، روح الله. (بی تا الف). تفسیر سوره حمد (ج ۲۱). تهران: موسسه حفظ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲. امام خمینی، روح الله. (بی تا ب). صحیفه امام. تهران: موسسه حفظ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۳. فی، برایان. (۱۳۹۳). فلسفه امروزی علوم اجتماعی (مترجم: خشایار دیهیمی). تهران: نشر طرح نو.
۴. پارسایان، حمید. (۱۳۸۱). هفت موج اصطلاحات. تهران: انتشارات فراندیش.
۵. پارسایان، حمید. (۱۳۸۹ الف). حدیث پیمانہ. قم: نشر معارف.
۶. پارسایان، حمید. (۱۳۸۹ ب). روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی. قم: کتاب فردا.
۷. پارسایان، حمید. (۱۳۹۵). اخلاق و عرفان. قم: کتاب فردا.
۸. پهلوان، چنگیز. (۱۳۸۸). فرهنگ و تمدن (چاپ اول). تهران: نشر نی.
۹. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). شمس الوحی تبریزی. قم: انتشارات اسراء.
۱۰. سبزواری، ملاهادی. (۱۳۶۰). تعلیقات علی الشواهد الربوبیه (چاپ دوم). مشهد: مرکز الجامعی للنشر.
۱۱. سبزواری، ملاهادی. (۱۳۸۳). اسرار الحکم. قم: مطبوعات دینی.
۱۲. شرت، ایون. (۱۳۹۶). فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای (مترجم: هادی جلیلی). تهران: نشر نی.
۱۳. علامه طباطبائی، سیدمحمدحسین. (۱۴۱۷ ق). المیزان فی تفسیر القرآن (ج ۱۰). قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۱۴. علامه طهرانی، سیدمحمدحسین. (بی تا). مهر تابان (طبع قدیم). قم: انتشارات باقرالعلوم علیه السلام.
۱۵. فارابی، ابونصر. (۱۹۹۵ م). آراء اهل المدینه الفاضله و مضادتها. بیروت: مکتبه الهلال.
۱۶. لوکاس، هنری استیون. (۱۳۶۹). تاریخ تمدن: از کهن‌ترین روزگار تا سده ما (مترجم: عبدالحسین آذرنگ، چاپ دوم). تهران: موسسه کیهان.

۱۷. مصباح یزدی، محمدتقی. (بی تا). نقش علامه طباطبایی در معارف اسلامی (ج ۱). قم: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۸. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۴). مجموعه آثار شهید مطهری (ج ۲۵ و ۲۷). قم: انتشارات صدرا.
۱۹. صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (ملاصدرا). (۱۳۸۱). کسر الاضنام الجاهلیة. تهران: بنیاد حکمت صدرا.

References

1. Allameh Tabatabaei, S. M. H. (1417 AH). *Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an* (Vols. 1, 10). Qom: Community of Teachers Publications. [In Arabic]
2. Allameh Tehrani, S. M. H. (n.d.). *Mehr Taban*. Qom: Baqir al-Olum Publications.
3. Farabi, A. (1995). *Ara'e Ahl al-Madinah al-Fazilah va Mazadatha*. Beirut: Maktabah Al-Hilal.
4. Fay, B. (1393 AP). *Contemporary philosophy of social sciences* (Kh, Deyhimi, Trans.). Tehran: Tarh-e- No Publication. [In Persian]
5. Imam Khomeini, R. (n.d.). *Sahifeh Imam*. Tehran: Imam Khomeini Works Preservation and Publication Institute.
6. Imam Khomeini, R. (n.d.). *Tafsir Surah Hamad* (Vol. 21). Tehran: Imam Khomeini Works Preservation and Publication Institute.
7. Javadi Amoli, A. (1386 AP). *Shams al-Wahy Tabrizi*. Qom: Esra Publications. [In Persian]
8. Lucas, H. S. (1369 AP). *The history of civilization: from the earliest times to our century* (A. H, Azarang, Trans., 2nd ed.). Tehran: Keyhan Institute. [In Persian]
9. Mesbah Yazdi, M. T. (n.d.). *The role of Allameh Tabatabaei in Islamic education* (Vol. 1). Qom: Institute of Cultural Studies and Research. [In Persian]
10. Motahari, M. (1374 AP). *The collection of Shahid Motahari's works* (Vols. 25 & 27). Qom: Sadra Publications. [In Persian]
11. Pahlavan, Ch. (1388 AP). *Culture and civilization* (1st ed.). Tehran: Ney Publications. [In Persian]
12. Parsania, H. (1381 AP). *Seven waves of terms*. Tehran: Farandish Publications. [In Persian]
13. Parsania, H. (1389 AP). *Critical methodology of Hikmat Sadraei*. Qom: Kitab Farda. [In Persian]
14. Parsania, H. (1389 AP). *Hadith Peymaneh*. Qom: Ma'arif Publications. [In Persian]

